

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که جریان قاعده به نحو تخصیص حاکم است بر احکام اولیه. تمام این ها در فرض تحقق موضوع است که ضرر باشد. اما اگر کسی فرضًا علم به ضرر داشت، آیا باز این قاعده مثبت لوازم خود هست؟ یعنی نفی حکم ضرری را در این جا می کند؟

مثالاً فرض کنید که من باب مثال یک همسایه ای به آن همسایه اش بگوید این برفت را بیاور بریز پشت این دیوار ما. بعد هم او می آید این برف را می ریزد پشت این دیوار، بعد هم این دیوار نم می کشد، فرض کنید خراب می شود. آیا این در این جا ضامن است؟ و یا فرض کنید که من باب مثال، یک شخصی

یک زمینی دارد و در آن زمین چاهی زده، حالا خودش اجازه می دهد به یک شخص دیگری که در محله دیگری هست و نزدیک به این محله است، که او هم یک چاه بزند، در نتیجه چاه این خشک می شود و یا ضرری متوجهش می شود. باز این قاعده در اینجا جاری است؟ یا این که فرض کنید که...، مثال‌ها در این مورد زیاد است که انسان با علم به ضرر، اقدام بر ضرر می کند.

مسئله ای را که فقهاء مطرح کردند، آمدند مطلب را به نحوی مطرح کردند که بعضی‌ها اشکال و اعتراضی برای این موضع گذاشتند، مسئله را محدود کردند به مورد علم و جهل، گفتند اگر در موردی انسان عالم به آن ضرر باشد، این قاعده جاری نیست، اگر عالم نباشد قاعده جاری است. فرض کنید که در باب وضو، اگر یک وضوی وضوی ضرری باشد، خب به مقتضای قاعده، نفی حکم ضرری در اینجا می شود، یعنی نفی وجوب. حالا اگر شخصی عالمًا و عاملًا آمد یک وضوی ضرری گرفت، خب آیا ما در اینجا می توانیم حکم به صحت وضو بکنیم یا در اینجا باید حکم به بطلان وضو کرد؟ یا این که

فرض کنید که در معاملات غبی، اگر شخصی عالم‌اقدام بر این معامله کرد، آیا در اینجا قاعده جاری است؟ با علم به ضرر و غبن می‌شود اقدام بر این معامله کرد یا این که دیگر قاعده در اینجا جاری نیست؟

این طور که معلوم می‌شود ظاهراً فقها در این باب، اصلاً مسأله را ریشه یابی نکردند، ما قبلاً در باب قاعده لاضرر و تطابق این قاعده با حکم عقل و عرف عرض کردیم که مسأله، یک مسأله عقلی و یک قاعده عقلایی است و منشأ و ریشه قاعده همان دفع ظلم است، لو لا این دفع ظلم، اصلاً چرا این قاعده جاری باشد؟ وجهی برای جریان قاعده نیست. چون ظلمی متوجه شخصی می‌شود، در اینجا این قاعده جاری است. مالی را از شخصی برداشت، قاعده حکم به عدم ضرر و اضرار می‌کند، باید بر گرداند. دست کسی قطع شده، قاعده حکم به عدم اضرار می‌کند، باید تاوان و دیه بپردازند. خسارته به ماشین و منزل کسی وارد شده، قاعده حکم به عدم ظلم می‌کند، باید تاوانش را بپردازند. وضویتی در اینجا من باب

مثال ضرر دارد، خب این وضو در این جا ظلم بر انسان است، ظلم بر نفس است. در آن جایی که خدا حکم نکرده مانند موارد جهاد و امثال ذلک که بعضی از امثاله اش ذکر شد، در بقیه موارد حکم به نفس است، جایی که فرض کنید که من باب مثال اکل میته برای دفع ضرر مباح بلکه واجب است، دیگر [حکم به عدم] وجوب وضوء ضرری در صورت اضرار، آن دیگر جای خود دارد. خب تمام این ها منشأش، منشاء دفع ظلم است.

بنابراین آمدند گفتند که قاعده محدود است به مواردی که علم در آن موارد نباشد. اگر در آن موارد علم باشد در این جا قاعده ساری و جاری نیست. بعضی آمدند اعتراض کردند براین که این تخصیص را شما از کجا می آورید که این قاعده تخصیص می خورد در آن مواردی که شخص عالم نباشد؟ فرض کنید که در معامله غبنيه، اگر شخص عالم به غبن نباشد این قاعده جاری است که در آن جا این قاعده حکم به خیار فسخ می کند. یا در وضوء اگر شخص عالم به ضرر نباشد در آن جا وضوی او صحیح است، اگر عالم به ضرر باشد در آن جا وضو باطل است.

البته در این جا اقوال زیاد است. این مطلب را بردند در باب علم. دیگران هم که آمدند اعتراض کردند که شما مخصوص را از کجا آوردید؟ هیچ متوجه این مسأله نبودند یا متفطن نبودند که اصلاً قاعده جریانش، جریان رفع ظلم است و ضرر یک مسأله عرفی است. بنابراین کسی که عالمًا اقدام به یک ضرری بکند، این خود نفسِ علم، موجب رفع ظلم است از خودش. چطور این که اگر شخصی فرض کنید که به یک نفر بگوید آقا بلند شو بیا من باب مثال این کار را انجام بده، بیا مثلاً چاه بزن، من به تو اجازه می‌دهم یک چاه بزنی در نزدیکی من، یا این که بیایی استفاده بکنی از این محل من و این استفاده خودش موجب ضرری بر آن شخص بشود، که لم یقل به أحد^۱ این که باید این شخص الان توانش را بپردازد.

کسی که یک همچنین حرفی را نزده، چرا؟ به جهت این که اقدام بر ضرر، رفع ظلم است از خود انسان. شما در اموال لقطه ای که احراز بکنید بر حسب قرائن، اعراض مالک را از آن مال لقطه، شما در آن جا چه می‌گویید؟ چون این اعراض در این جا

موجب رفع ملکیت است پس بنابراین دیگران می توانند به عنوان یک مال اباحه بردارند. ولی تا وقتی که احراز نشده است آن اعراض مالک از این متع و از این سلعه، خب در این جا ما باید حکم به ملکیت بکنیم وأخذ این مال جنبه اضرار را دارد و به وسیله آن، قاعده در این جانفی می شود ولی نفس اعراض، این موجب عدم جریان قاعده می شود چون اعراض

[خودش اقدام بر ضرر است.]

فرض کنید که شخصی چیزی دارد، نمی خواهد، می اندازد کنار خیابان و می رود، خب این دیگر حالا اقدام بر ضرر است. عرف به یک همچنین موضوعی و به یک همچنین مطلبی، اطلاق ضرر نمی کند. می گویند خودش خواست. هان! حتی در موارد مهم تر و بالاتر با این که خب مثلاً جنبه حرمت دارد ولی باز می گویند خودش خواست. فرض کنید یک کسی خودش را از یک جایی بیاندازد و از بین ببرد، کسی که اقدام بر تهلکه بکند، می گویند خودش خواست. خب کسی دیگر در این جا ضمن نیست و کسی در این جا مجرم نیست.

روی این حساب یک اشکالی که در این جا

مطرح شده است و اعتراضی که بر این مسأله شده، آن اعتراض این است که ...، حالا در این مواردی که ذکر شد راجع به امثاله، در این موارد می‌آییم عرض می‌کنیم خصوصیتیش را و بیانش را که در اینجا از چه باب است.

در باب وضو که بعضی در اینجا فتوی دادند به بطلان وضو مطلقاً، چه علم به ضرر داشته باشد، چه علم به ضرر نداشته باشد، جهل به ضرر داشته باشد. چون در اینجا مقتضای قاعده، رفع حکم ضرری است و وجوب وضو حکم ضرری^۲. پس قاعده، رفع وجوب وضو ضرری را می‌کند و وقتی که وضوی وجو بش برداشته شد، پس بنابراین آن حکم و آن وضو دیگر بلا حکم و بلا تکلیف است و وضوی که بلا حکم و بلا تکلیف باشد، آن وضو باطل است. پس بنابراین چه عالم باشد چه عالم نباشد، در اینجا وضو باطل است. قول دیگر این است که صحت وضو مطلقاً، به جهت این که در مورد جهل، خب مسأله سهل است و امّا در مورد علم چون این شخص، رفع وجوب در اینجا، در اینجا اثبات بطلان برایش نمی‌کند، بلکه الزام به این وضو را برمی‌دارد، امّا اصل تنجزیت وضو، آن

به حال خودش باقی است. در اینجا مسأله ای که هست این است که یک گناهی کرده، خب این گناه، فرض کنید که مثل آن هایی که قائل به اجتماع امر و نهی در عبادات هستند که گناه به جای خود، آن هم به جای خود. هر کدام به جای خود. نمازی که می خواند در حالتی که یک امر مهمی دارد فوت می شود، آن برایت ذمه از صلاة به جای خود، از آن طرف هم فرض کنید فلان عمل حرامی که انجام داده به واسطه این نماز، آن هم به جای خود. این هم یک مسأله. بعضی ها قائل به تفصیل شدن مانند مرحوم شیخ، و در مورد جهل قائل به صحت شدن، در مورد علم قائل به بطلان شدن.

حالا یک مطلبی هست و آن مطلب بسیار مسئله حساسی است در اصول. و آن این است که در امثال این موارد، که مسئله یک مسئله عبادی است خب در اینجا اگر یک نهیی تعلق بگیرد به یک امر عبادی، آقايان فتوی می دهند به صحت عبادت و اقلیت ثواب. می گویند اقلُ ثواباً هست. فرض کنید که من باب مثال آن نواهی که تعلق می گیرد به صلوات در شوارع، در حمام و امثال ذلک و این ها، خب این نماز می گویند صحت صلاة است و این تقلیل بر

ثواب هست. این مسأله چه صورتی دارد؟ ما ببینیم که آیا واقعاً مطلب این طور است؟ یعنی اقل^۱ ثواباً است؟ حالاً این مسأله را که ما مطرح کردیم، البته این یک مقدمه ای است که خیلی ما مقدمه را دور[(دیر)] شروع کردیم ولی چون خالی از فائدہ نیست از این باب عرض شد، که در ابواب فقهی این مسأله خیلی مهم است، به درد می خورد. مطلبی که در اینجا هست این است که لا شک اینکه یک نواهی تعلق گرفته به نفس عبادت، لا تصل فی الشوارع مثلاً من باب مثال و این ها، خب این یک طرف قضیه، طرف دیگر این که خب این شخصی که این نماز را می خواند، خب قصد تقرب و این ها می کند، حالاً ما باید ببینیم که منظور شارع از این نهی چه بوده؟ و ملاک این مسئله کلی که به عنوان یک قضیه کلیه آقايان می گويند اگر نهی به نفس عبادت تعلق بگيرد به لحاظی نه به نفس عبادت من حيث هی هی، نهی تعلق گرفته است به عبادت به لحاظ وقوعش در شوارع نه به نفس خود آن عبادت، یعنی به قیدی که ...

... به طور کلی اگر یک نهیی تعلق بگیرد به قیدی
یا به ظرفی برای عبادت، این موجب بطلان عبادت
نخواهد شد بلکه این ثواب را کم می کند. این مطلب

چه وجهی دارد؟

وجهی که آقایان برای این قضیه می شمارند این
است که ما آنچه را که در [عبادت] می خواهیم دو
چیز است: یکی امر به آن عبادت است و دوم جنبه
تقریبیت و قصد وجهی که در آن عبادت در اینجا
هست و این الان در اینجا حاصل است. ما هم امر به
عبادت در اینجا داریم و هم قصد تقرب داریم، قصد
وجه داریم، خب دیگر چه می خواهیم؟ حالا آن
نهیی که تعلق گرفته است به این، اگر ثواب این
عبادت من باب مثال ده تا هست، این ثواب را می
رساند فرض کنید به پنج تا، شش تا، چهار تا از آن
کم می کند، این در اینجا آن چیزی است که مطرح
می شود. البته من به طور اجمال می گویم و دیگر
ضرورتی به تفصیلش نداریم. خب حالا در اینجا
ما باید ببینیم این فرقی که این ها قائل شدند بین تعلق
نهی به نفس عبادت یا تعلق نهی به آن قید برای
 العبادت یا ظرف برای عبادت ، این از کجا آمد؟ این

فرق از کجا آمده؟ آیا در لسان دلیل یک همچنین ترخیصی در تحقق عبادت است؟ و آیا دلیل اقتضاء اقلُ ثواباً می کند یا این که این مسأله شکمی و من درآری هست؟ یعنی ما باید ببینیم آیا اگر یک عبادتی ده تا ثواب داشته باشد، صحبت در این جا است، اگر این عبادتِ ما نحن فیه و لو یک ثواب داشته باشد یا و لو دو تا ثواب داشته باشد، آیا رضای شارع به نفی او تعلق می گیرد یا به اثبات او؟ خب این در این جا، این چه اقلُ ثواباً هست که رضای شارع تعلق گرفته است به نفی او و به عدم اتیان او.

ما می گوییم این نماز ده تا ثواب دارد، اولاً ثواب در نماز که این مقول به تشکیک است، بر اساس تقرب و صفا و خلوصی که آن شخص دارد، این درجه بندی می شود. اینی که ما بیاییم بگوییم اقل ثواباً، چه مرزی ما برای ثواب در این جا آمدیم ترسیم کردیم؟ فرض کنید نماز ظهر در اول وقت ش ده تا ثواب دارد، نمازی که در یک ساعت بعد می خوانید هشت تا ثواب دارد، نماز... شش تا، این مرز بندی از کجا آمده برای ثواب این ...؟ نماز اول وقت

مورد رضای شارع است، تمام شد و رفت. نماز بعد

از وقت باز مورد رضای شارع است، منتهی کمتر، امّا

این که ما بیاییم درجه بندی بکنیم هشت تا، نه تا، ده

تا، این از کجا؟ این نماز ظهر بر حسب خلوص و

صفا و توجّهی که مصلی در حین صلاة دارد، این

درجه بندی پیدا می کند، یعنی بر حسب نفس و

قلبش. آیا دیگر ما می توانیم برای این صلاة مصلی

هم یک درجه ای قرار بدھیم؟ این دیگر دست ما

نیست. این بر حسب خلوص و تقرب و مراتبی است

که مصلی در نماز دارد. یکی آقا نماز می خواند، یکی

هم بنده نماز می خوانم، این ها درجه بندی می شود.

امّا این که ما بیاییم برای نماز درجه بگذاریم، نماز در

خانه، فرض کنید که ده تا، نماز در خیایان هشت تا،

نماز در حمام شش تا، نماز در دستشویی چهار تا!

حالا جاهای دیگر را نمی دانم! این را ما بیاییم درجه

بندی کنیم، این درجه بندی را از کجا ما آمدیم انجام

دادیم؟ این که حسابی ندارد. آن چه که هست این

طور است که گفتند: نماز در مسجد افضل است از

نماز در منزل. این را آمدند گفتند، امّا این که ثوابش

چقدر است، مگر شما می توانید تعیین کنید؟ البته در

بعضی جاها هست مثلاً ده برابر فلان و این حرفها ثواب دارد. یعنی فرض کنید که اگر این شخص با این خصوصیات و این خصوصیات در خانه نماز بخواند، این برود در مسجد، با همین خصوصیات، ثوابش ده برابر یا بیست برابر است، اما ما دیگر نمی توانیم درجه بندی بکنیم نماز در خیابان و نماز در حمام و فلان و این حرفها، هشت تا، شش تا، و به مقتضای حکم عقل اگر یک عبادتی دارای ثواب بود و لو یک درصد، آیا آن یک درصد مورد رضای شارع هست یا نیست؟ من این را می خواهم بگویم، اگر آن یک درصد حتی مورد رضای شارع است، دیگر شارع نمی تواند نهی بکند، چرا نهی کرده؟

سؤال: شاید دلالت بر این گرفته که نهی تعلق به قید گرفته نه به عبادت

جواب: ما به نتیجه عمل کار داریم. این نتیجه عمل، مورد رضای شارع هست یا نیست؟ بالآخره این نمازی که می خواهد انجام بگیرد، این نماز یک ظرفی می خواهد، یا در منزل باید انجام بگیرد یا در حمام انجام بگیرد یا در مسجد یا در مسجد الحرام.

ما نماز لِنگ در هوا که نداریم. نتیجه این صلاة من
حیث المجموع، آیا این نتیجه الصلاة، آیا مورد
رضای شارع هست یا نیست؟

سؤال: این برمی گردد به این بحث که آیا وقتی
که نهیی تعلق به یک عبادتی می گیرد، آیا امر را ساقط
می کند یا نمی کند؟ اگر امر را ساقط می کند که
اجتماع امر و نهیی پیش نمی آید که این بحث ها را

پیش بکشیم

جواب: خب

سؤال: اگر امر را ساقط نمی کند، پس این نماز
مرضی مولا هست

جواب: خب بنده هم ...

سؤال: متنهی از این جهت که از یک شکل و
قیافه ...

جواب: خب بنده دارم از شما این سوال را می
کنم، شما داری سوال من را جواب می دهی، من می
خواهم این را بگویم که این افرادی که آمدند و دارند
می گویند که امری که تعلق می گیرد به قیدی که به
عبادت خورده، این مسئله این ها، این چه دردی را
از ما دوا می کند؟ حالا ما می گوییم نهی به خود

عبادت خورده یا به قید خورده، آیا این نتیجه عبادت بالآخره مورد رضای شارع هست یا نیست؟ اگر مورد رضای شارع هست، پس چرا نهی کرده از آن؟ یعنی ما می خواهیم این را بگوییم، یا رسول الله اگر شما به جای ما بودید و یک نمازی می خواندید فرض کنید که من باب مثال ده تا ثواب به شما می دادند، آیا آن نماز را می خواندید یا نمی خواندید؟ می گوید می خواندم. می گوییم اگر حالا آن نماز را می خواندید و شارع (خدا) به شما می گفت به جای این ده تا، دو تا ثواب می دهم، خب باز بهتر از عدمش که هست، تو که در خانه [بیکار نشستی حالا دو تا ثواب هم بدست بیاوری] این که بهتر است. پس چرا آقایان می گویند اقل ثواباً هست؟

سؤال: در همین رابطه می گویند تجزیه اش خوب است، مرده سور ترکیبیش را ببرند!

جواب: تمام شد دیگر، نشد دیگر، این که دیگر کوسه و ریش پهن شد، این که اجتماع النقيضين است. از یک طرف نهی شارع تعلق گرفته است به اتیان صلاة فی الشوارع، یعنی اگر از رسول خدا

سؤال بکنیم آقا شما در خیابان هم نماز می خوانید؟

می گوید هیچ وقت نماز نمی خوانم، می گوید نمی خوانم، نمی گوید می خوانم ولی ثوابش کمتر است.

می گوید نمی خوانم. شما در یکی از این خطابات روایات ندارید که امر بکند به نماز در شارع. تمام

این ها را بگردید می گویند نماز نخوانید در شارع،

الصلاه فی الشارع مکروه مکروه مکروه. این مکروه

یعنی چه؟ یعنی دو درصد ثواب دارد؟ اگر دو درصد

ثواب دارد، به همان اندازه دو درصد، شارع نمی

تواند بگوید نخوان، می گوید آقا من به اندازه همان

دو درصد می خواهم انجام بدهم. همان را می

خواهم انجام بدهم.

فرض کنید که شما از یک شخصی طلب دارید،

حالا آن شخص یکدفعه طلب شما را نمی پردازد،

روز اول می آید ده تو مان به شما می دهد، شما نمی

گیرید؟ می گویید برو آقا همه اش را بیاور؟ می

گویید همین ده تو مان را بده، یک مو از خرس کندن

غنیمت است! این ده تو مان را بده، فردا بیست تو مان

بیاور بده، پس فردا صد تو مان بیاور بده، بعد پنج

ریال بیاور بده. عقل حاکم است به این که اگر یک

مسئله ای، یک مصلحت راجحه ای داشت بر مفسده

اش، اتیان او موجب حُسن است و حکم به حسن

عقلی می کند در این جا. پس چرا در این جا با وجود

این که ما می بینیم که قطعاً این نماز باطل نیست، این

را ما احرازش کردیم ولی در این جا این نماز مکروه

است. یعنی اگر خود شارع هم باید در این جا، شارع

حکم بر صحبت می کند متنه در عین حال نهی می

کند، خودش دیگر همچنین نمازی را نمی خواند. از

کجا این مسئله به وجود آمده؟ و آیا اگر ما این قضیه

را در عبادت دیگری دیدیم، آیا همین قاعده را می

توانیم جاری بکنیم یا نه؟

من باب مثال یکی از مسائلی که امروزه متداول

است این است که فرض کنید که در هر روز بلند می

شوند می روند از میقات احرام می بندند، خود ما هم

می دیدیم. حتی از مدرسین هم می دیدیم که همین

آقای فرض کنید که وحید، هر روز ما می دیدیم

مُحرم است دارد می آید طواف می کند، هی هر روز

می رفت احرام می بست و می آمد. من آن جا

فرصت نشد که بروم به ایشان بگویم خلاصه مدرک

این کار شما چیه و این حرفها؟ احرامی میقاتی دیگر، پا می شوند می روند، در حالتی که ما روایات عدیده داریم بر این که در یک ماه دو بار احرام نبایستی که منعقد بشود، هر ماهی یک دانه. یعنی اگر فرض کنید شما در این ماه، من باب مثال رجب، یک عمره انجام دادید، باید صبر کنید شعبان بشود و بعد در شعبان یک عمره دیگر انجام بدھید. البته فرض کنید که می شود در ماه رجب، اگر بیست و نهم رجب حتی یک عمره انجام دادید، فردایش که اول شعبان است می شود عمره انجام داد [این اشکال ندارد چون در واقع در دو ماه انجام گرفته است] هر ماهی یک دانه، البته در بعضی از روایات هم داریم فاصله دو عمره نباید از ده روز کمتر باشد و این حرف‌ها. حالا احتمال این است که به خاطر احترام بیت باشد که هی چیز نباشد و این حرف‌ها. حالا نهی تعلق گرفته است به عدم احرام...، حالا ما آن حد پایین را می گیریم، ما قبل العَشْرَة، آیا این نهی که تعلق گرفته که احرام ما قبل العشرة انجام نشود، این موجب بطلان احرام هست یا نیست؟ هان! هست. پس چرا آقايان می گویند نیست؟ چرا می گویند مکروه است؟ چرا می

گویند اقل^۲ ثواباً است؟ آیا به صرف تقریبیت و به صرف قصد وجه ما می‌توانیم حکم به صحت یک عبادتی بکنیم در حالی که نهی به او تعلق گرفته؟ سؤال: در مورد الزامی ها چه؟ مگر این الزامی نیست؟

جواب: چه؟

سؤال: در موارد الزامی چه می‌فرمایید؟
جواب: حالا در مورد الزامی هم همین طور، حالا در آن ها هم صحبت در آن جا داریم.
پس بنابراین اشکالی که در اینجا هست، ما باید به ریشه قضیه نگاه بکنیم و ببینیم که ریشه قضیه در اینجا چیست؟ اصل و اساس قضیه در اینجا چیست؟ منظور از امر شارع به عبادات چیست و منظور از نهی شارع به عبادات چیست و منظور از امر و نهی شارع نسبت به معاملات چیست؟ این را ما باید به دست بیاوریم و هر موردی را برای خودش یک حکم خاصی جدای از مورد دیگر در اینجا فرض کنیم، این مسأله إنشاء الله تتمه اش دیگر باشد برای فردا. إنشاء الله قصد دارم تا ماه شعبان اگر وقت

داشته باشیم ...

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ